

نگاه



نامه‌ای به رئیس‌جمهور آینده در باب نابرابری جنسیتی

زینب نصیری

مددکار اجتماعی و مدیرکل سابق سلامت شهرداری تهران

درحالی‌که از سال ۱۹۶۰ تاکنون، در ۵۹ کشور جهان بالاترین مسند اجرایی کشور در اختیار زنان بوده است و برخی از این زنان - آنکلا مرکل (۱۶ سال)، یوچینا چانز (۱۴ سال)، الن جانسون سیرلیف (۱۲ سال)، ایندیرا گاندی (۱۶ سال)، شیخ حسینه (۱۹ سال)– سال‌های بسیاری را در قدرت بوده و بررسی عملکرد آنها نیز نشانگر موفقیت آنها در اداره دولت بوده است، روز گذشته شورای نگهبان اسامی نامزدهای چهاردهمین دوره ریاست‌جمهوری را اعلام کرد و متأسفانه باز هم مانند همه ادوار گذشته هیچ زن کاندیدی در بین اسامی دیده نمی‌شود.

این در حالی است که در شرایط نابرابر کسب مناصب مدیریتی، کسب شرایط احراز برای کاندیداتوری زنان در انتخابات ریاست‌جمهوری بسیار سخت‌تر و در شرایط نابرابری با مردان قرار دارد. معدود زنانی هم که با تمام این نابرابری‌ها و سقف‌های شیشه‌ای می‌توانند چهار سال سابقه تصدی در مقامات سیاسی موضوع ماده الف، ب و ج قانون مدیریت خدمات کشوری را احراز کنند، با سوءبرداشت از واژه «رحال» در اصل صدویازدهم قانون اساسی از احراز صلاحیت‌شان امتناع می‌شود.

این در حالی است که در شرایط نابرابر کسب مناصب مدیریتی، کسب شرایط احراز برای جنسیتی، همچنان در باب مسائل اجتماعی ایران به رئیس‌جمهور آینده خواهیم نوشت. با امید به آنکه در بین افراد باقی‌مانده از تیغ شورای نگهبان، افرادی که دغدغه ایران را دارند، به این مسائل توجه کرده و آنها را در پیش‌بینی برنامه و اقدامات خود به کار گیرند. به امید ایرانی برای همه ایرانیان، با انتخاب رئیس‌جمهوری که اکثریت مردم و نه اقلیتی بی‌توجه به تکثر و تنوع سنی، جنسیتی، قومی، دینی و… را نمایندگی می‌کند.

آقای رئیس‌جمهور؛

نابرابری محصول سیاست‌گذاری نادرست و انحصار در دسترسی به منابع، امکانات، موهبت‌ها و فرصت‌ها از سوی افراد و گروه‌های مختلف است و نابرابری جنسیتی یکی از بارزترین وجوه نابرابری است که زنان خود را درجرات مختلف در طول زندگی خود تجربه می‌کنند. حالا که جناب‌عالی در زمینه این نابرابری جنسیتی به‌عنوان کاندیدای چهاردهمین انتخابات ریاست‌جمهوری انتخاب شدید و در سایه مدیریتی مردانه همچنان نیازی به رقابت با توانمندی‌های زنان کارآمد ندارید، پیشنهاد می‌کنم به مسئله نابرابری حساس بوده و ضمن تلاش برای ساختن ایرانی برای همه ایرانیان و فارغ از انواع نابرابری، از هم‌اکنون به بهره‌گیری حداکثری از زنان در کابینه خود بپردازید.

نابرابری جنسیتی نه‌تنها در ابعاد مختلف زندگی زنان سایه انداخته، بلکه کشور و جامعه نیز خود را از ظرفیت واقعی نمی از جمعیت خود محروم کرده است. نرخ اشتغال زنان و مردان بسیار متفاوت است و زنان بخش عمده‌ای از نیروی کار غیرفعال را تشکیل می‌دهند. ساختار مردانه کشور، به‌طور مکرر انواع نابرابری‌های جنسیتی را بر ساخت و بازتولید می‌کند. نابرابری در بازار کار، ماهیتی جنسیتی دارد. سهمیه‌بندی‌های جنسیتی سال‌های اخیر در فضای آکادمیک، به نابرابری جنسیتی در حوزه آموزش دامن زده است. نابرابری‌های حقوقی، محدودشدن عاملیت زنان به صورت رسمی (قوانین) و غیررسمی (ناشی از فرهنگ و نهاد‌هایی مانند خانواده) و نابرابری در حق داشتن سبک زندگی، نابرابری و تبعیض در سیاست‌گذاری و حمایت از ورزشکاران زن، ارزیابی عملکرد شغلی زنان بدون توجه به شرایط چند نقشی آنها در خانه و خانواده و… سلامت روان زنان را در معرض انواع آسیب‌ها قرار داده است.

نابرابری‌های ساختاری در دسترسی به ثروت و قدرت که آن را می‌توان متاثر از سیاست‌گذاری کاملاً مردانه و فقدان درنظرگرفتن نیازها و توانمندی‌های زنان در برنامه‌ها و سیاست‌ها دانست، زنان را کاملاً نامرئی کرده است!

سقف‌های شیشه‌ای مانع انتصاب زنان به مناصب ارشد مدیریتی شده است، در معدود شرایطی هم که زنان به سطوح بالای مدیریتی می‌رسند، به‌رسمیت‌شناسختن آنها با مردانه عمل‌کردن و عمل به‌مثابه یک مرد همراه می‌شود.

گزارش‌های مختلف حاکی از انواع شکاف‌ها و نابرابری‌های جنسیتی در ایران است و بدون مداخله دولت امکان برقراری عدالت حتی در معنای حداقلی آن وجود ندارد. طبق آخرین گزارش منتشرشده مجمع جهانی اقتصاد، رتبه شکاف جنسیتی ایران در بین ۱۴۶ کشور جهان، ۱۴۳ است. این شاخص با درنظرگرفتن وضعیت برابری حقوق و فرصت‌های پیش‌روی زنان و مردان در کشورهای مختلف در چهار محور سلامت، وضعیت آموزش، مشارکت اقتصادی و قدرت سیاسی محاسبه می‌شود. این شاخص نشان می‌دهد کشور ایران در شرایط بسیار بدی قرار داشته و درحال‌حاضر چهارمین‌کشور از نظر داشتن نابرابری‌های جنسیتی است. همچنین طبق گزارش سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۹ درباره وضعیت کشورها در شاخص نابرابری جنسیتی (GII) که به شاخص‌های بهداشت باروری، توانمندسازی و مشارکت در بازار کار توجه دارد، ایران در رتبه ۱۱۳ در بین ۱۶۲ کشور جهان قرار دارد.

اگر قصد دارید رئیس‌جمهوری موفق در حوزه کاهش نابرابری‌های جنسیتی بوده و از حمایت‌نیمی از جمعیت این کشور برخوردار باشید، اصلاح ساختارهای نابرابر، رفع تبعیض‌های جنسیتی و موانع در زمینه اشتغال، آموزش، اقتصاد، سیاست و دسترسی به فرصت‌های برابر باید در اولویت رویکردی و سیاستی شما قرار گیرد.

یکی از اولین نشانه‌های حرکت در این مسیر را می‌توان در استفاده از زنان توانمند در کابینه شما جست‌وجو کرد. حضور حداقلی وزرای زن، نه‌تنها راهگشا نیست، بلکه تداعی‌کننده مدیریتی مردانه از سوی زنان است. رعایت نسبت جنسیتی در کابینه شما و استفاده حداکثری از زنان توانمند و دارای سابقه اجرایی می‌تواند در کنار وجود رویکردها و برنامه‌های حساس به نابرابری‌های جنسیتی، مردم را به دولت آینده امیدوار کند.

دو منطقه سیستان و بلوچستان پس از عملیات قشون در بلوچستان، یعنی از بهمن ۱۳۰۷ش، از ایالت‌های خراسان و کرمان جدا شدند و به خاطر ملاحظات نظامی به‌مثابه یک واحد اداری به یکدیگر ملحق شدند. این الحاق که در سال ۱۳۱۶ش با تصویب قانون جدید تقسیمات کشوری در مجلس شورای ملی تحت عنوان «استان هشتم» صبغه سیاسی هم پیدا کرد، از آن زمان تاکنون باعث همسازگری دو منطقه سیستان و بلوچستان نشده است. مراد ما از همسازگری به‌هیچ‌وجه یک‌کاسه‌شدن یا یکپارچگی هویتی و فرهنگی مردم استان نیست، بلکه بروز و ظهور مقوله‌ای به نام تحمل دیگری است.

قرارگرفتن سیستان و بلوچستان در چارچوب یک واحد اداری-سیاسی و گره‌خوردن سرنوشت مردم سه منطقه مکران، سرحد و سیستان به یکدیگر، به معنای تغییر جغرافیای سیاسی جنوب شرق ایران بود. با تغییر جغرافیای سیاسی این حوزه، زمینه برای بروز تنش‌های مختلف مهیا شد. پیش از این، مکران و سرحد ضمیمه ایالت کرمان و سیستان هم بخشی از امیرنشین خرمیه بود؛ امیرنشین‌ی که رسماً جزء ایالت خراسان محسوب می‌شد، اما در عمل مستقل بود. در طول سده‌های متمادی، سرحد به‌عنوان منطقه حائل میان سیستان، کرمان، خراسان و مکران نقش «کاتالیزور» یا فروکاهنده را میان سیستانی‌ها، کرمانی‌ها، خراسانی‌ها و مکرانی‌ها ایفا می‌کرد؛ به این معنا که سیستانی‌ها، کرمانی‌ها، خراسانی‌ها و مکرانی‌ها از طریق سرحد با یکدیگر پیوند می‌یافتند. سرحد نقطه اتصال سیستان، کرمان، خراسان و مکران بود و مناسبات این چند منطقه را تسهیل می‌کرد. اما وقتی این جغرافیای سیاسی تغییر یافت، سرحد نقش پیشین خود را از دست داد و پس از تغییر جغرافیای سیاسی جنوب شرق ایران، سرحد دیگر نه‌تنها حلقه وصل سیستان، کرمان و خراسان با مکران نبود، بلکه به نقطه فصل و خط‌مقدم‌مواجهه سیستانی، بلوچ و… تبدیل شد. از یاد نبریم موضوع عدم اطاعت خاندان بارکزیایی از حکومت مرکزی که از اواخر قاجار تا اوایل سلطنت پهلوی اول استمرار یافت، زاینده اختلاف بارکزیایی‌ها با والی کرمان بود و این موضوع هیچ ارتباطی به سیستان نداشت. حتی دوست‌محمدخان بارکزیایی برای اینکه بر استان حکومت مرکزی سر فرود آورد، از طریق سیدحسن‌خان بلوچ، نماینده بلوچستان در دوره چهارم مجلس شورای ملی، به حکومت مرکزی پیشنهاد کرد که حکومت بلوچستان به شوکت‌الملک دوم، حاکم قانبات سیستان واکذار شود و تأکید کرد که «با طیب خاطر حاضر است از شوکت‌الملک دوم که از قدیم در بلوچستان سطوت و نفوذ دارد، اطاعت کند، اما به‌هیچ‌وجه زیر بار اطاعت از والی کرمان نخواهد رفت». در سال ۱۳۰۲ش اداره بلوچستان به شوکت‌الملک دوم واگذار شد، اما دوست‌محمدخان که در پی آن بود تا زمان لازم برای عملیات نظامی در مکران سپری شود و قصد اطاعت بر حکومت مرکزی را نداشت، به محض اینکه زمان مناسب برای لشکرکشی به بلوچستان گذشت و خیالش از این بابت آسوده شد، همچنان رویه نافرمانی از دولت مرکزی را ادامه داد. البته او در پی جدایی‌خواهی نبود، اما تمایل داشت در چارچوب نظم سیاسی دیوانی کهن ایرانی در بلوچستان فعال مایشا باشد؛ غافل از آنکه با جنبش مشروطه‌خواهی، دوره آن نظم کهن برای همیشه به سر آمده و به‌رغم تحلیل برخی از آموزه‌های مشروطه، بلوچستان شکل گرفته است و از نو نیز چنانچه خودش را با این نظم تازه وفق نهد، کنار گذاشته می‌شود.

در چارچوب جغرافیای سیاسی که پیش از بهمن ۱۳۰۷ش یعنی قبل از عملیات قشون در جنوب شرق ایران وجود داشت، «پهره» و «بیمور» مرکز اداری-سیاسی مکران بود؛ چنان‌که هیچ پایتلفه‌ای بدون تسخیر قلاع پهره و بیمور نمی‌توانست عنوان نیرومندترین حکومت محلی مکران را احراز کند. کرسی سرحد «خاش» و مرکز اداری-سیاسی سیستان نیز «نصیرآباد» و این اواخر نصیرآباد و حسین‌آباد سیستان بود که به یکدیگر ملحق شده بودند. با تغییر جغرافیای سیاسی این حوزه و اداره سه منطقه سیستان، سرحد و مکران با یکدیگر، شکر نوپای اهدان به مرکزیت اداری-سیاسی این سه منطقه برگزیده شد و جای پهره و بیمور، خاش، نصیرآباد و حسین‌آباد را گرفت. با این رویداد، یعنی تغییر جغرافیای سیاسی حوزه جنوب شرق، اولین گام برای پیدایش تنش‌های قومی، مذهبی و فرهنگی برداشته شد و این سه منطقه به سوی بحران سوق داده شدند؛ بحرانی که به شیوه‌ای روزافزون تشدید شد، عمق یافت و ابعاد گسترده‌ای پیدا کرد.

سیستانی‌ها و بلوچ‌ها که دو گروه جمعیتی عمده استان هستند، پیش از هر چیز هویت خویش را به مذهب گره زده‌اند و با مذهب تعریف می‌کنند. به عبارتی، چه در دوره پهلوی و چه پس از آن، مذهب هم در میان سیستانی‌ها و هم در میان بلوچ‌ها، از منظر هویتی، مؤلفه‌ای بنیادی بوده است. اما در روزگار پهلوی ماهیت غیردینی حکومت پهلوی به محملی برای کاهش تنش‌های مذهبی تبدیل شد. تحركات سیاسی که

تأملی بر ضرورت تقسیم سیستان و بلوچستان



قاسم‌سیاسر

مورخ، پژوهشگر و نویسنده

در بلوچستان پدیدار می‌شد، معمولاً در واکنش به ایدئولوژی ملی‌گرایانه حکومت پهلوی که یک ایدئولوژی غیردینی بود، صبغه‌ای قوم‌گرایانه پیدا می‌کرد. «جبهه آزادی‌بخش بلوچستان» نمونه بارز این تکاپوهای سیاسی بود که بر بستر نارضایت شماری از بلوچ‌ها از رژیم پهلوی و در واکنش به ایدئولوژی ملی‌گرایانه آن رژیم شکل گرفت؛ ایدئولوژی که سودای یکسان‌سازی هویتی و فرهنگی داشت.

جبهه آزادی‌بخش بلوچستان هرچند سودای جدایی‌خواهی داشت و اندیشه تأسیس کشور بلوچستان را در سر می‌پروراند، هیچ‌گاه سیستانی‌ها را هدف قرار نداد. این تشکل سیاسی که با کمک دولت وقت عراق شاخه نظامی کوچک و کم‌اهمیتی نیز تشکیل داد، حکومت پهلوی را نشانه رفته بود؛ ایدئولوژی ملی‌گرایانه آن حکومت و برخی رویکردهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن را به چالش می‌کشید. این تشکل سیاسی در شرایطی سمت و سوی قومی و نه مذهبی پیدا کرده بود که هویت توده بلوچ و سیستانی در آن روزگار بیشتر صبغه‌ای مذهبی داشت و هر دو قوم از مفهوم «ملت» و حتی «قومیت» به معنای جدید آن برداشت چندان روشنی نداشتند تا هویت‌شان را با تکیه بر این مؤلفه‌ها تعریف کنند. ماهیت غیرمذهبی حکومت پهلوی حتی باعث تلطیف مناسبات فرهنگی و اجتماعی سیستانی‌ها و بلوچ‌ها نیز شد و به هر شکل در روزگار پهلوی دوگانه بلوچ-سیستانی که مبنای منازعات قومی و هویتی است، پدید نیامد. این دوگانه در شرایطی شکل نگرفت که در هر دو گروه جمعیتی عمده استان یعنی بلوچ‌ها و سیستانی‌ها، مذهب، مهم‌ترین و محوری‌ترین مؤلفه هویتی‌شان بود. افزون بر ویژگی غیرمذهبی حاکم بر ساختار سیاسی ایران در مقطع پیش از انقلاب اسلامی، ضعف و توانمندی ساختارهای سنتی نیز مانع از شکل‌گیری تقابل‌های دوگانه در استان شد.

در نیم قرن اخیر با وجود کوشش‌های قابل‌اعتنایی که برای هم‌گرایی اقوام و گروه‌های ساکن استان چهره بسته، شوربختانه پاره‌ای چالش‌ها و دوگانگی‌های قومی و جمعیتی در استان شکل گرفته و در حال تشدید است. دال بنیادی این چالش، مذهب بود و قومیت، فرهنگ و… نیز دال‌های دیگر آن را تشکیل می‌دادند. این دال‌های هم‌راز به‌تدریج صورت‌بندی شدند و به گفتمان تبدیل شدند. گفتمانی که صبغه‌ای ایدئولوژیک داشت و سر‌پایه دوگانه خودی-دشمن و… کار می‌کرد.

اداره سیستان، سرحد و مکران در قالب یک واحد اداری در سال ۱۳۰۷ش با ملاحظات نظامی و اصلاً به دست نظامیان انجام شد. در سال ۱۳۱۶ش که اولین قانون جدید تقسیمات کشوری به تصویب مجلس شورای ملی رسید و کشور به ۱۰ فرمانداری کل تقسیم شد، همان تقسیم‌بندی نظامیان با اندک تغییری به تصویب مجلس شورای ملی رسید. مجلس وقت فقط چابهار را که بیش از این ضمیمه استان ساحلی به مرکزیت بندرعباس بود، به استان هشتم یعنی سیستان و بلوچستان افزود. تقسیمات کشوری مصوب سال ۱۳۱۶ش به‌ویژه در پیوند با سیستان و بلوچستان به‌هیچ‌وجه مبنای کارشناسی نداشت. در سال ۱۳۱۷ش نظامیان مستقر در خاش که هم‌قطاران‌شان در حقیقت پایه‌گذار این تقسیمات بودند، به مصوبه مجلس اعتراض کردند و با توجه به تغییر شرایط امنیتی استان آن را به چالش کشیدند. حکومت پهلوی که خود نیز به ضعف کارشناسی تقسیمات کشوری جدید واقف بود، در سال ۱۳۱۸ش هیئتی از کارشناسان نخست‌وزیری را به سیستان و بلوچستان اعزام کرد تا از نزدیک موضوع را بررسی کنند. هیئت مدنظر پس از استقرار در سیستان و بلوچستان و بازدید از شهرها و ادارات استان در گزارش مبسوطی مهم‌ترین مشکل استان را «تقسیمات کشوری» خواند. بازنویسی این سند در کتاب «از راه مارو تا بزرگراه در سیستان و بلوچستان» تألیف نگارنده منتشر شده و برای اجتناب از اطلاع سخن، خوانندگان را به آن کتاب ارجاع می‌دهیم. گزارش مزبور از این منظر واجد اهمیت زیادی است که نشان می‌دهد مدت کوتاهی پس از تصویب اولین قانون جدید تقسیمات کشوری و به‌طور مشخص دو سال پس از تصویب این قانون ناکارآمدی‌اش در عمل به اثبات رسید و در نخستین گزارشی که پس از این مصوبه درباره سیستان و بلوچستان تهیه شد، بازسان اعزامی ریشه اصلی مشکلات اداره سیستان و بلوچستان را «تقسیمات کشوری استان» اعلام کردند؛ تقسیماتی که مبنای کارشناسی

نداشت و به نظر آنان مشکلات عدیده‌ای پدید آورده بود.

گفتنی است از همان سال ۱۳۱۶ش که قانون جدید تقسیمات کشوری به تصویب مجلس شورای ملی رسید، این تقسیمات در سیستان وبلوچستان مورد اعتراض قرار گرفت. نظامیان مستقر در قطب نظامی منطقه «خاش» از نخستین معترضان به این تقسیمات بودند. موج اعتراض به تقسیمات کشوری در سیستان و بلوچستان چنان بالا گرفت که سال ۱۳۱۷ش حکومت پهلوی ناچار شد هیئتی را به ریاست سرتیپ البرز به این استان اعزام کند. سرتیپ البرز که خود سال‌ها در داشت، با این وعده که «تقسیمات مدنظر موقتی است و در سال ۱۳۲۰ش مورد تجدید نظر قرار می‌گیرد» توانست معترضان و هم‌قطاران پیشین خود را متقاعد کند که از مخالفت با این قانون موقت دست بردارند. چهار سال بعد درحالی‌که معترضان منتظر بازنگری در قانون تقسیمات کشوری بودند، در شهریور ۱۳۲۰ش ایران به اشغال متفقین درآمد و وعده اصلاح قانون تقسیمات کشوری تحت‌الشعاع این موضوع قرار گرفت. ایران دست‌کم تا سال ۱۳۲۵ش در اشغال بیگانگان ماند، به‌ویژه خطه آذربایجان که تا آذر ۱۳۲۵ش از طرف فرقه دموکرات آذربایجان که به پشتیبانی نیروهای نظامی شوروی مستظفر بود، اداره می‌شد. پس از ختم غائله آذربایجان هم تا سال‌ها ایران با پیامدهای ناشی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم مواجه بود؛ باوجوداین تقسیمات کشوری مصوب سال ۱۳۱۶ش که مبنای کارشناسی نداشت، به اندازه‌ای مشکل‌ساز شد که در سال ۱۳۳۳ش سیستان و بلوچستان از فرمانداری کل به استانداری تبدیل شد. محمد مهران که می‌باید او را آخرین فرماندار کل و نخستین استاندار سیستان و بلوچستان قلمداد کنیم، سرسخت‌ترین مدافع تبدیل استان به استانداری بود. او که به شیوه‌ای ملموس با مشکلات اداره سیستان و بلوچستان در چارچوب تقسیمات کشوری موجود آشنا بود، تصور می‌کرد از رهگذر تبدیل استان به استانداری از این مشکلات کاسته می‌شود، اما معضل حادتر از آن بود و با چنین کارهایی گرهی از مشکلات استان گشوده نمی‌شد.

مهم‌ترین مشکل قانون جدید تقسیمات کشوری مصوب سال ۱۳۱۶ش این بود که با تغییر جغرافیای سیاسی جنوب شرق ایران کارویژه بنیادی سرحد را خنثی کرد و نقش پراهمیتی را که سرحد در سده‌های متمادی ایفا کرده بود، از سرحد گرفت (برای درک بهتر جایگاه سرحد در جغرافیای سیاسی منطقه و نقش تعیین‌کننده‌ای که در تنظیم مناسبات مناطق سیستان، مکران، کرمان و خراسان داشت، نگارنده، خوانندگان را به فصل اول کتاب «تبارشناسی شکاف‌های قومی و اجتماعی سیستان و بلوچستان» ارجاع می‌دهد. این کتاب به قلم نگارنده در نشر «دیافانت» منتشر شده است). احیای کارویژه‌های مناطق سرحد، پهره و بیمور (ایران‌شهر) و سیستان در قالب بازنگری استان تقسیمات کشوری غیرکارشناسی که از نظامیان لشکر شرقی هم با تمیرت رسید، یکی از مهم‌ترین راه‌های خروج استان از واپس‌ماندگی است. دستیابی به توسعه آن‌گونه که اهالی نجیب سیستان و بلوچستان استحقاقش را دارند، در گرو عبور از نزاع‌های مختلف است که در چارچوب جغرافیای سیاسی کنونی استان محقق نشده است.

تقسیمات کشوری موضوعی قراردادی است و بازنگری در این تقسیمات تغییر جغرافیای سیاسی در همه جای دنیا امری معمول و طبیعی است. بهتر است از «حق» و «باطل»‌کردن این موضوع که باب گفت‌وگو را می‌بندد، احتراز کنیم. بر این باورم که تغییر جغرافیای سیاسی استان از طریق کار علمی و کارشناسی تمهیدات بهتری را برای اشاعه رویکردهای انسانی و عبور از منازعات قومی و… هموار می‌کند. همه اقوام ساکن در این زادبوم ازجمله بلوچ‌ها و فارس‌ها از رهگذر رشد آموزش عالی، مدارس، فضای مجازی و… در ۹۴ سال اخیر به بلوغ فکری و فرهنگی خوبی دست یافته‌اند، اما این جغرافیای سیاسی، دیگر سال‌هاست درست کار نمی‌کند. با برداشتن برخی گام‌ها و تغییر جغرافیای سیاسی استان می‌توان شرایط را به مراتب بهتر و موانع دستیابی به زیست سالم‌ت‌آمیزتر را فراهم کرد. از یاد نبریم که همه ما در وهله نخست به‌عنوان «انسان» از حقوق برابری برخورداریم. گسترش رویکردهای انسانی از رهگذر بازنگری در جغرافیای سیاسی موجود البته به دور از حیاهو و به شیوه‌ای کارشناسی به تحمل بهتر یکدیگر و سرانجام به توسعه مناسب‌تری می‌انجامد.

معتقدم موضوع تقسیم استان در دو سطح قابل بررسی است: الف) ضرورت تقسیم استان، ب) چگونگی تقسیم استان. مطلبی که در بالا آمد، درباره ضرورت تقسیم استان است، نه چگونگی تقسیم استان. نگارنده درباره چگونگی تقسیم استان اظهارنظر نمی‌کند و دربراهه طرح تقسیم به چهار استان نیز هیچ‌گونه نظری ندارد. معتقدم چگونگی تقسیم استان موضوعی تخصصی‌از جنس دیگری است که باید به شیوه‌ای کارشناسانه از سوی افراد صلاحیت‌دار و خبره بررسی شود.



یک کودک در سیستان

خبر

هدشار خطر

فرونشت در اطراف حرم امام رضا(ع)

ایلنا: سال‌هاست زمین‌شناسان و فعالان محیط زیست به‌طور جدی درباره خطرات فرونشست زمین در مناطق مختلف کشور هشدار می‌دهند. درحال‌حاضر استان خراسان رضوی رکورددار کشور از نظر وسعت پهنه‌های فرونشستی است. این فرونشست‌ها در بلندمدت ویرانگر خواهد بود و دلیل اصلی آن هم افت سطح آب زیرزمینی است که در برخی از استان‌ها این موضوع به مرز بحران رسیده است.

رئیس بخش خطرپذیری مرکز تحقیقات وزارت راه و شهرسازی با اشاره به توسعه پهنه‌های فرونشستی در مشهد گفت: فرونشست به سمت شمال غربی شهر مشهد رسیده که نرخ این فرونشست حدود ۲۰ سانتی‌متر در سال است. این فرونشست وارد شهر شده و به‌تدریج به مرکز شهر توسعه پیدا می‌کند و حوالی حرم امام رضا (علیه‌السلام) و اماکن مذهبی را درگیر می‌کند.

علی بیگلربی، دبیر کارگروه ملی زلزله و لغزش لایه‌های زمین، با اشاره به گسترش فرونشست در استان خراسان رضوی اظهار کرد: آخرین مطالعات درباره وضعیت فرونشست در استان خراسان رضوی نشان می‌دهد که پهنه‌های فرونشستی در این استان پنج برابر وسعت فرونشست‌های اصفهان است که جزء استان‌های وسیع فرونشست محسوب می‌شود. این فرونشست‌ها در بلندمدت ویرانگر خواهند بود و دلیل اصلی آن هم افت سطح آب زیرزمینی است که در برخی از استان‌ها این موضوع به مرز بحران رسیده است.

رئیس بخش خطرپذیری مرکز تحقیقات وزارت راه و شهرسازی با اشاره به امتداد وسعت فرونشست در استان خراسان رضوی و تسری آن به شهر مشهد، ادامه داد: موضوع مهم این است که در امتداد فرونشستی استان خراسان رضوی می‌بینیم که این فرونشست به سمت شمال غربی شهر مشهد رسیده که نرخ این فرونشست حدود ۲۰ سانتی‌متر در سال است که این فرونشست وارد شهر شده و به‌تدریج به مرکز شهر توسعه پیدا می‌کند و حوالی حرم امام رضا (علیه‌السلام) و اماکن مذهبی را درگیر می‌کند. اگر این بی‌توجهی‌ها درباره گسترش پهنه‌های فرونشست ادامه پیدا کند، محدوده کلی شهر مشهد هم آسیب خواهد دید.

او درباره به‌خطر افتادن اماکن مذهبی در استان‌هایی که پهنه‌های فرونشستی در آن توسعه پیدا کرده، اظهار کرد: در منطقه‌ای مانند اصفهان که جزء استان‌های پرخطر از لحاظ پهنه‌های فرونشستی است، بیش از ۲۸۵ مسجد ازجمله مساجد تاریخی و قدیمی و همچنین مساجد جدید در پهنه فرونشست قرار دارند و در دیگر استان‌های پرخطر هم اماکن مذهبی ارزشمند بسیار زیادی در خطر فرونشست هستند.

رئیس بخش خطرپذیری مرکز تحقیقات وزارت راه و شهرسازی گفت: در مطالعات این امکان وجود دارد تا وضعیت مناطق مذهبی و بقاع متبرکه و امازماده‌ها از نظر فرارگیری آنها در محدوده پهنه‌های فرونشستی بررسی شود.

ایران در بین کشورهای دارای بالاترین میزان فرونشست زمین در سطح جهانی رتبه ۲۵ را دارد؛ در نتیجه ظرفیت سفره‌های زیرزمینی در ایران به دلیل فرونشست زمین در سطح کشور رو به کاهش است.

تجارب مدیریت منابع آب ایران نشان می‌دهد که راه‌حل‌های مهندسی به‌تنهایی نمی‌تواند از کاهش هشداردهنده منابع آب زیرزمینی برای کشور جلوگیری کند، به‌ویژه زمانی که عوامل دیگری مانند فرونشست زمین در سطح کشور می‌تواند مانع از اثربخشی تلاش‌های تغذیه آبخوان‌ها شود. برای تسهیل احیای سفره‌های زیرزمینی، اولویت‌بندی و کاهش تقاضای آب به جای تکیه بر استفاده از آب‌های زیرزمینی تجدیدناپذیر مهم است.